

هسته‌های بسیار فعال نوجوانان بزهکار*

نویسنده: ریموند گسن**
مترجم: عباس تدین***

تاریخ تأیید: ۱۳۸۶/۱۱/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۸/۱۴

چکیده

هسته کوچکی از نوجوانان، نیمی از جرائم کیفری را انجام می‌دهند و تحقیقات نشان می‌دهد که فقط تعداد اندکی از بزهکاران، مقدار زیادی از جرائم را مرتکب می‌شوند. حال سؤال این است که آیا نوجوانان بزهکار مکرر، دارای شخصیت خاصی هستند که بیانگر گرایش ویژه آنها به بزهکاری است. آیا گذر از مرحله نوجوانی به بزرگسالی در این گروه از بزهکاران فعال به معنای ترک بزهکاری است یا آنها به زندگی بزهکارانه خود در طول حیات بزرگسالی ادامه خواهند داد؟ برای پاسخ به این سئوالات، ابتدا باید شخصیت نوجوانان بزهکار بسیار فعال را در دو بُعد «رشد رفتار بزهکارانه» و «ساختار شخصیت بزهکاری» مطالعه کرد و سپس عوامل اجتماعی و شخصیتی این نوجوانان را از منظر «عوامل اجتماعی خاص و تکرار جرم» و سپس «از بافت محیطی تا عوامل اجتماعی» مورد توجه قرار داد و در نهایت با مقایسه بزهکاری مقاوم نوجوانان با بزهکاری بزرگسالان به نتیجه‌گیری رسید.

واژگان کلیدی: نوجوانان بزهکار، بزهکاری اتفاقی، بزهکاری مزمن، شخصیت بزهکار، عوامل اجتماعی.

* "Les noyaux Suractifs de mineurs delinquants", Revue Pénitentaire et de droit Pénal, n^o. 4, 2003, P: 805-821.

** ریموند گسن (Raymaund Gassan) استاد افتخاری دانشکده حقوق و علوم سیاسی اکس مارسی سه، مدیر افتخاری مؤسسه علوم کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه اکس مارسی سه.

*** دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (atadayyon@gmail.com).

مقدمه

سباستیان رُشه (Roché)، جامعه‌شناس فرانسوی، در کتاب اخیر خود دربارهٔ بزهکاری نوجوانان، آورده است که حدود پنج درصد از نوجوانان بزهکار، تقریباً پنجاه درصد از جرائم را مرتکب می‌شوند. با توجه به تحقیقات مختلف انجام شده در کشور فرانسه در طول سالهای اخیر، به‌ویژه مطالعه در مورد بزهکاری خودمعرف، او می‌نویسد: نتیجهٔ همهٔ این تحقیقات، همسو هستند: درصد کمی از نوجوانان وجود دارند که با توجه به درجهٔ شدت جرائم، پنجاه تا هشتاد درصد از جرائم را مرتکب می‌شوند. حدود پنج درصد از نوجوانان دارای فعالیت بزهکارانه (اعم از دستگیر شده یا نشده) بین سی تا شصت درصد از کل اعمال بزهکارانه را انجام می‌دهند.

این مشاهده و بررسی، ممکن است برای آنان که به هیچ وجه مطالعات جرم‌شناسی ندارند، شگفت‌آور باشد، ولی برای ما شگفت‌آور نیست. این موضوع، حتی یک دستاورد و مشاهدهٔ بسیار عادی است. در واقع، بیش از پنجاه سال است که بسیاری از مطالعات صورت گرفته در کشورهای مختلف غربی، ثابت کرده است که هستهٔ کوچکی از نوجوانان، به‌طور واقعی نیمی از جرائم کیفری را انجام می‌دهند. نتیجهٔ تحقیقات مختلف انجام شده در انگلستان، ایالات متحده آمریکا و کانادا این‌گونه است.

حتی در کشور فرانسه از سال ۱۹۴۸، به‌طور غیرمستقیم ژان پیناتل به این پدیده در تحقیق منتشر شده در مجلهٔ «حمایت از اطفال بزهکار و ناسازگار» (Sauvegarde) توجه کرده بود و بیان می‌داشت که شش تا پانزده درصد از نوجوانان بزهکار دوباره مرتکب جرم می‌شوند. و بعد از آن، او در آثار مختلف خود، مستقیماً به این خصوصیت اشاره کرده است. این‌گونه است که در هفتم ژانویه ۱۹۸۱، رئیس دادگاه اطفال در جلسهٔ سنتی و رسمی دادگاه شهرستان پاریس بیان می‌دارد که:

واحد‌های تحقیقاتی وکرسن (Vaucresson) به تازگی دادهٔ آماری قابل توجهی را نشان داده‌اند: میانگین هفده درصد از نوجوانان بزهکار، پنجاه درصد از مجموع جرائمی را که به دادگاههای اطفال ارجاع می‌شود مرتکب می‌شوند.

چند ماه بعد، قاضی مدیر مرکز مطالعات جامعه‌شناختی وکرسن، با ارجاع به تحقیق انجام شده در مورد زندگی کیفری ۷۲۰ نوجوان متولد شده در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ که توسط دادگاه اطفال سن اتن (Saint - Etienne) مورد قضاوت قرار گرفته‌اند، به او پاسخ داده است: ۱۴۰۰ حکم علیه نوجوانان صادر شده است، اما اگر میانگین تعداد

احکام، دو حکم برای هر نوجوان باشد، نصف تعداد کل احکام فقط نسبت به شانزده درصد آنها صادر شده است و ۶/۱ درصد آنها که به مجازات زندان قطعی محکوم شده‌اند، به طور متوسط هشت بار مورد قضاوت قرار گرفته‌اند و ۱/۴ درصد احکام صادر شده را به خود اختصاص داده‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که «فقط تعداد کمی از بزهکاران، مقدار زیادی از جرائم را مرتکب می‌شوند.»

آقای رشه، علاوه بر مطالعه خاص خود در مورد بزهکاری خودمعرف، به طور ویژه به دو تحقیق صورت گرفته در طول سالهای اخیر اشاره می‌کند. اولین تحقیق، اثر پاتریسیا فیاکر (Patricia Fiacre) است که با استفاده از پرونده‌های قضایی صورت گرفته است: این پرونده‌ها درباره ۱۱۸۴ فعل ارتكابی در حوزه‌های مختلف پلیس است؛ ۱۲۲ نوجوان به ارتكاب ۶۲۲ جرم یعنی ۵۲ درصد از کل جرائم، اعتراف کرده‌اند. تحقیق بعدی، تحقیق لران بگو (Laurent Begue) است که تحقیق بزهکاری خودمعرف در میان ۱۱۸۶ دانش‌آموز و ۷۶ نوجوان دادگاهی شده شهرهای گرنیبل (Grenoble) و اکسان پرونس (Aix-en-provence) می‌باشد: پنج درصد از دانش‌آموزان مورد سؤال، به ۵۶ درصد سرقت، ۴۴ درصد رفتار تهاجمی و خشونت‌بار، هشتاد درصد فروش مواد مخدر و کلیه جرائم جنسی اعتراف کرده‌اند؛ پنج درصد بسیار فعال از نوجوانان سپرده شده به واحد حمایت قضایی نوجوانان به سی درصد رفتار تهاجمی، ۳۶ درصد جرائم جنسی، ۳۷ درصد سرقت و ۵۶ درصد فروش مواد مخدر اعتراف کرده‌اند. خود آقای رشه، اذعان می‌دارد که پنج درصد از نوجوانان مورد سؤال از نمونه خود، به ۴۸ درصد جرم کوچک، ۸۶ درصد جرم شدید و ۹۵ درصد قاچاق (فروش مواد مخدر و اموال مسروقه) اعتراف کرده‌اند.

چنین نگرش و بررسی‌ای در زمینه بزهکاری نوجوانان نیز وجود دارد. توزیع این نوع بزهکاری اتفاقی نیست: علی‌رغم پراکندگی‌ای که در نگاه اول* به نظر می‌رسد، بخش بسیار مهمی از اعمال مجرمانه را تعداد کمی از متجاوزینی مرتکب می‌شوند که

* در واقع، از مجموعه‌ای از تحقیقات بزهکاری خودمعرف، این نتیجه حاصل می‌شود که هشتاد تا نود درصد نوجوانان دوازده تا هجده سال می‌پذیرند که حداقل یک بار، مرتکب یک عمل مجرمانه در طول سال گذشته، شده‌اند.

بنا بر آمار، از پنج تا پانزده درصد را دربرمی‌گیرند. فایول (B.Fayolle)، بزهکاری نوجوانان را «هسته سخت» (noyau dur) و رشه (S.Roché) آن را «هسته بسیار فعال» (noyau suractif) نامیده‌اند،* ولی توصیف هرچه باشد، ما با مسئله مهمی سروکار داریم. به‌علاوه، در بدو امر، این داده آماری دو گروه از نوجوانان بزهکار یعنی نوجوانان بزهکار اتفاقی و نوجوانان بزهکار مزمن یا تکرارکننده جرم را از یکدیگر تفکیک می‌کند.**

بزهکاری اتفاقی (délinquance occasionnelle) فعالیت معمولی و پیش پا افتاده‌ای است که تقریباً اکثر قریب به اتفاق نوجوانان، به دلیل آن به دادگستری فرا خوانده می‌شوند. این گونه‌ای بزهکاری گذراست که در تعادل «مرحله عبور» از نوجوانی به بزرگسالی آشکار می‌شود و با «اشتباه در مسیر» و «فاصله از رفتار» نمود می‌یابد.***

برعکس، بزهکاری مزمن (délinquance chronique)، یک فعالیت مجرمانه معنی‌دار، عموماً زودرس، دائماً تکراری و بیشتر مختلف و متنوع است که بیانگر گرفتاری اقلیت کوچکی از نوجوانان در یک حالت ضد اجتماعی می‌باشد که در طول زمان، بیش از پیش تجلی می‌یابد. شیوه زندگی بزهکاران مزمن، آنها را از مسیر حرکت نوجوانان

* همچنین از «هسته‌های قابل توجه» (M. Gueissaz) یا «هسته قابل توجه» — le ou les noyau (x) Marquant (s) — نام برده شده است.

** نویسنده‌گانی چون فایول (B. Fayolle)، فرشت (frechette) و لبلان (leblanc) از بزهکاری عمومی (مشترک) و بزهکاری شاخص (اختصاصی) یاد می‌کنند، ولی اصطلاحات اتفاقی و مزمن یا مکرر در ادبیات حقوقی فرانسه مأنوس‌ترند. به‌علاوه، آقای لبلان در بسیاری از مقالات خود به یک تفکیک سه‌گانه از رفتارهای مجرمانه نوجوانان دست زده است و بین رفتارهای اتفاقی از یک طرف و رفتارهای مجرمانه دائم یا رفتارهای مجرمانه حرفه‌ای از طرف دیگر، و رفتارهای مجرمانه گذرا و انتقالی قائل به تفکیک شده است. اما بزهکاری انتقالی، هر چند اساسی، نامتجانس و گاه مختلف (از بزهکاری بسیار شدید تا بزهکاری اتفاقی) و محدود به یک دوره زمانی باشد، بیشتر شبیه به بزهکاری اتفاقی تا بزهکاری مزمن است.

*** با وجود این، تحقیقات جدید نشان داده است این تصور که نوجوانان در سن قانونی بزهکاری را ترک می‌کنند، غیرواقعی است. در حقیقت، بنا بر یک مطالعه طولی در بلژیک بر روی یک نمونه معرف جمعیت عمومی نوجوانان ۱۶ تا ۲۱ سال که یک بار در سال ۱۹۹۲ و بار دیگر، چهار سال بعد — زمانی که آنها ۲۱ تا ۲۵ سال داشتند — مورد سؤال قرار گرفتند، این نتیجه به دست آمده است که ۲۷ درصد از این افراد، به یک بزهکاری جدید بعد از ۲۱ سالگی اعتراف کرده‌اند. نویسنده، علت این تغییرات را علی‌الاصول تغییر در شیوه انتقال اخلاقیات اجتماعی از نسلی به نسل دیگر می‌داند که همزمان با ابهام در مورد ارزشهای قابل انتقال و با نسبی بودن آنچه منتقل شده، آشکار می‌شود (میشل، برن، ادامه بزهکاری بین سن نوجوانی و بزرگسالی، جرم‌شناسی، جلد ۵، شماره ۱، ۲۰۰۲).

بزهکار اتفاقی، نه فقط براساس تعداد و تکرار فزاینده جرائم، بلکه همچنین براساس «برخی ملاحظات در بزهکاری آنها که، مانند انفجار، منتشر می‌شود و تمام وجود آنها را فرامی‌گیرد» جدا می‌سازد. پس در اینجا «دو فرایند کاملاً مجزای بزهکاری وجود دارد که هر یک دارای مسیر تحول و ویژگی و نتایج کاملاً متفاوتی اند».*

ما عموماً با این موضوع موافق هستیم که بزهکاری اتفاقی نوجوانان، مطمئناً ربطی به شخصیت آنها ندارد. در اینجا، موضوع بیشتر، مسئله وضعیت پیش‌جنایی و به‌ویژه عکس‌العمل و تنش نوجوان در برابر الزامات صورت گرفته در فراگیری هم‌نواپی اجتماعی است. بنابراین، درمان و پیشگیری از بزهکاری باید حول تجزیه و تحلیل این نوع وضعیت‌های پیچیده، سازماندهی شود.

تشریح و توضیح بزهکاری مزمن، مسئله حائز اهمیت دیگری است. در این مورد، آسان است که بگوییم اعمال مفهوم تکرار جرم نسبت به نوجوانان بزهکار، نه مفهوم مهمی دارد و نه مفید است؛ مسئولیت مزمن شدن این نوع بزهکاری را به بی‌توجهی و کمبودهای نظام‌های اجتماعی و قضایی آموزش نوجوانان بزهکار یا دارای مشکل، نسبت دادن نیز کار ساده و راحتی است. این تشریح و توضیح، در واقع مسائل بسیار مهمی را مطرح می‌کند. در این باره می‌توان سه سؤال اساسی را مطرح کرد: آیا نوجوانان بزهکار مکرر، آثاری از یک شخصیت خاص را که بیانگر گرایش ویژه آنها به بزهکاری باشد

* این داده اساسی، اغلب نادیده گرفته شده است. برای پی بردن به این امر، کافی است تفاسیر دکتربین متعدد مربوط به قانون ۹ سپتامبر ۲۰۰۰ که قانون کیفری اطفال را تغییر داده است، مطالعه شود. همه از «تضعیف و افول فلسفه تصویب قانون دوم فوریه ۱۹۴۵» به‌خاطر مطرح شدن یک تصویر مجرد و انتزاعی از اطفال بزهکار که ضرورتاً به‌طور یکسان مستعد بازآموزی هستند، انتقاد می‌کنند، اما هیچ‌کس از خود نپرسیده است: آیا حداقل مقررات قانون جدید با نتایج سیاست جنایی برای به‌دست آوردن این نتیجه، هماهنگ و همسو نبوده است. وانگهی، مسئله تکرار جرم اطفال، به‌طور مجزا در واحد آمار وزارت دادگستری اندازه‌گیری نشده است. در سال ۱۹۸۱، فایول (B. fayolle) از اینکه در کشور فرانسه، آمار عمومی در مورد تکرار جرم نوجوانان بزهکار وجود ندارد، اظهار شگفتی می‌کند. شرایط بعد از آن تغییر چندانی نکرده است. ما مطمئناً در سالنامه‌های آماری بسیار جدید، درباره «اندازه‌گیریهای تحقیق»، «مسئولیت آموزشی و کیفری» و «تعداد جوانان موضوع یک اندازه‌گیری جدید در طول سال» (مراجعه شود به سالنامه آماری دادگستری، چاپ ۲۰۰۲، ص ۲۳۱ تا ۲۳۷) مطالبی را پیدا می‌کنیم ولی نمی‌دانیم بر چه اساسی اندازه‌گیری قبلی انجام شده است (نوجوان بزهکار یا نوجوان در خطر) و چه نوع شیوه اندازه‌گیری، موضوع بوده است.

نشان می‌دهند؟ چگونه این شخصیت با فضای رو به رشد نوجوانان بزهکار برای تبدیل آنها به بزهکاران مکرر در هم می‌آمیزد؟ آیا عبور از مرحله نوجوانی به بزرگسالی برای این بزهکاران بسیار فعال به معنای ترک بزهکاری است یا آنها به شیوه زندگی بزهکارانه خود در طول حیات بزرگسالی شان ادامه می‌دهند؟ اینها سئوالاتی هستند که ما می‌کوشیم از طریق بهره‌گیری از نتایج برخی تحقیقات تجربی مهم، به آنها پاسخ دهیم.

الف. شخصیت نوجوانان بزهکار بسیار فعال

می‌دانیم که شخصیت، عنصر ثابت رفتار یک شخص است که او را توصیف و از دیگر شخصیتها متمایز می‌کند. مجموعه‌ای از تمایلات فطری (وراثت، سرشت) و اکتسابی (محیط، آموزش و واکنش به این اثرات)، به طور دائم تحت تأثیر بلوغ زیستی (سن، بلوغ، یائسگی و ...) و تجربیات شخصی (شرایط اجتماعی - فرهنگی و عاطفی) تکوین یافته و منتقل می‌شوند.

بنابراین، نگرش به شخصیت فرد باید همواره از طریق دو مجموعه از داده‌های مختلف ولی مکمل یکدیگر صورت گیرد: داده‌های مربوط به رشد شخصیت و داده‌های مربوط به ساختار شخصیت. داده‌های نخست مربوط است به سطح رشدی که شخص به آن می‌رسد. این سطح رشد در چارچوب الزامات زمان و جریانهای، به کلیه موجودات بشری از طریق میراث مشترک نوع بشر، تحمیل می‌شود. داده‌های دوم، کلیه خصوصیات غالب روان فرد را با سازماندهی خاصشان - بر زمان معینی که وجود می‌یابند - گرد هم می‌آورد.

این موضوع برای بزرگسالان و همچنین نوجوانان صادق است. بدون شک، به دنبال کودکی، دوره نوجوانی با تغییرات روانی و جسمانی عمیقی فرامی‌رسد؛ به همین خاطر، رشد نوجوان شایسته توجه خاصی است. در اینجا موضوع مورد توجه، بزهکاری نوجوانان است. به همین علت، دانستن این موضوعات که چگونه بزهکاری در تمام طول دوران نوجوانی رشد و توسعه می‌یابد و چگونه به بزهکاری دوران بزرگسالی تبدیل می‌شود، مسائل مهم و حائز اهمیتی است. همین امر، توجه دقیقی را به رشد و توسعه زمانی بزهکاری از پایان کودکی تا سن بزرگسالی، ایجاب می‌کند.

اما جنبه ساختاری شخصیت نوجوان نیز جایگاه اساسی‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. در حقیقت در قالب میراث مشترک نوع بشر، ثابت شده است که اولین مراحل رشد طفل، نقش سرنوشت‌سازی را بازی می‌کند: در همین لحظه است که الگوهای غالب و بارز تعامل که شخصیت انسان را آشکار می‌سازند، شکل می‌گیرند و تثبیت می‌شوند. در نتیجه، از همین لحظه است که قالب اولیه ساختار شخصیت که در مراحل بعدی رشد، در تماس با محیط پیرامون و از طریق تجربیات ویژه هرکس، غنا می‌یابد و تثبیت می‌شود، شکل می‌گیرد. به علاوه، این تصور که بنا بر آن، الگوهای بارز و غالب تعامل از طفولیت شکل می‌گیرند، در مورد تمامی انواع رفتارهای نوجوانان، به ویژه رفتارهای مجرمانه، صادق است. بر این اساس، فایول (B. Fayolle) - قاضی قدیمی اطفال و مدیر سابق مؤسسه مطالعاتی و کرسون - این‌گونه اظهار نظر کرده است:

من با کسانی که بر این باورند که هیچ چیزی در دوره نوجوانی منعقد نمی‌شود و شکل نمی‌گیرد، موافق نیستم. من معتقدم که یک نوجوان می‌تواند در بزهکاری یا از طریق بزهکاری «ساختارمند» شود و بر این اعتقادم که عادات انحرافی که در طول کودکی یا قبل از نوجوانی تثبیت شده‌اند، به قدری زیادند که از بین نمی‌روند. در این دیدگاه دوگانه، مطالعه شخصیت نوجوانان بزهکار بسیار فعال در شیوه عملکرد بزهکارانه آنها جای می‌گیرد و همین امر نشان می‌دهد که نوجوانان بزهکار بسیار فعال، به وضوح از نوجوانان بزهکار معمولی، در رشد رفتار بزهکارانه و آنچه بر ساختار شخصیتی آنها تأثیر می‌گذارد، تفکیک می‌شوند.

الف - ۱. رشد رفتار بزهکارانه نزد نوجوانان بسیار فعال

مطالعه رشد رفتار بزهکارانه نزد نوجوانان بسیار فعال، دو تجزیه و تحلیل مبتنی بر رویکردهای متفاوت را مطرح می‌کند. رویکرد نخست، رویکرد ذهنی و درونی است، چرا که مبتنی بر انتخاب سبک زندگی مورد پذیرش نوجوانان بزهکار است. کتاب دبوئیست و ژوس (Ch. Debuyst et J. Joos) - جرم‌شناسان بلژیکی - در مورد «طفل و نوجوان سارق» براساس این دیدگاه است.

رویکرد دیگر که به ویژه رویکرد جرم‌شناسان کبکی (Leblanc et frechette) است، رویکرد عینی و بیرونی است؛ چرا که این رویکرد، رشد رفتار بزهکارانه را نه براساس

رفتارهای تعاملی بزهکاران، بلکه براساس اوصاف جرائمی که ساختار شخصیت بزهکاران مختلف را نشان می‌دهند، توصیف می‌کند.

در فصلی از کتاب دبویست و ژوس که به «گذری بر سبک زندگی بزهکار» اختصاص داده شده است، این نویسندگان، راههای مختلف اثبات چنین سبک زندگی‌ای را تجزیه و تحلیل کرده‌اند. مطمئناً این کتاب به اطفال و نوجوانان سارق محدود می‌شود. اما همان‌طور که نویسندگان در پیشگفتار کتاب آورده‌اند:

اگر ما بپذیریم که واقعاً ۹۵ درصد نوجوانان، در زندگی خود مرتکب عملی شده‌اند که از دیدگاه بیرونی، سرقت توصیف شده است، اساساً باید تحقیق شود که به چه علت، از بین این ۹۵ درصد تعداد بسیار کمی از این نوجوانان، این نوع فعالیت را ادامه می‌دهند و تبدیل به تکرارکنندگان کوچک می‌شوند.

پس شایسته است که «سرقت ناشی از سبک زندگی» (vol - style de vie) از «سرقت ناشی از تقلب» (vol - malhonnêteté) تفکیک شود.

برای نشان دادن راههایی که منجر به تعیین سبک زندگی بزهکار می‌شود، این نویسندگان، مسئله را از نقطه شروع مورد توجه قرار داده‌اند: دنبال کردن انجام خواسته‌ها و تمایلات آنها از این راه و همچنین قطع رابطه با محیطی که به آن وابسته‌اند، یا برعکس، چشم‌پوشی از ارضای تمایلات و خواسته‌های گذرا و لحظه‌ای از این راه و حفظ خطوطی که او را به دیگران وصل می‌کند. به عبارت دیگر، باید بین دو سیستم ارزشی متضاد دست به انتخاب زد: سیستمی که توسط جامعه، دارای ارزش شناخته شده است و برعکس سیستمی که براساس اقناع گذرا و لحظه‌ای و لذت و خواسته‌ای که ما را به سمت خود می‌کشد، استوار شده است. فرایندهایی که منتهی به سرقت ناشی از سبک زندگی می‌شوند، دو نوع هستند، هر چند نویسندگان راه سوم دیگری را نیز مطرح کرده‌اند.

فرایند نخست، که واکنش حیاتی دفاعی خوانده می‌شود، راهی است که در پی یک طرد یا محدودیت که بی‌عدالتی فرض می‌شود، به پذیرش سبک زندگی‌ای منجر می‌شود که توسط ساختار شخصیت بنا بر یک واکنش دفاعی «که توسط آن تضمین آینده با بزهکاری دنبال می‌شود، بنا شده است».

فرایند دوم، که هدایت تحمیلی خوانده می‌شود، هیچ‌گونه تعارض قبلی‌ای را با

محیط رسمی فرض نمی‌کند. اما موضوع داشتن «امکان زندگی در سطحی که ارضای فوری یا نیمه‌فوری خواسته‌ها و تمایلات گذرا و لحظه‌ای را موجب شود»، قبول محرومیت‌های اجتناب‌ناپذیر به‌خاطر احترام به سیستم ارزشهای پذیرفته شده اجتماعی را نمی‌پذیرد: به این صورت، افراد به سوی سبک زندگی بزهکارانه‌ای که قبلاً برای هر تعارضی آن را می‌پذیرفته‌اند، کشانده می‌شوند، اما ناچارند به محض اینکه بدون ابهام با انتخابی مواجه شدند، آن را بپذیرند و تحمل کنند.

آیا باید به‌عنوان سومین فرایند، این موضوع نیز مورد توجه قرار گیرد که اجتماعی شده در یک محیط بزهکاری، به سمت بزهکاری حرفه‌ای می‌رود و به بزهکار حرفه‌ای بدل می‌گردد؟ هر چند نویسندگان این موضوع را «بیشتر به صورت فرض تا واقعیت» مورد توجه قرار داده‌اند، ولی معتقدند در اینجا فرایند احتمالی دیگری وجود دارد که می‌تواند پذیرش سبک زندگی بزهکار را تسهیل کند.

رویکرد عینی و بیرونی به‌منظور فهم راحت‌تر فرایندهایی که رشد رفتارهای بزهکارانه مختلف را به‌دنبال دارد، آثار و ویژگی‌هایی را که تأثیر و عملکرد اعمال مجرمانه نوجوانان «بسیار فعال» را مشخص می‌کنند، دسته‌بندی می‌نماید.

در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۱ منتشر شده است، آقای برنارد فایول به‌منظور درک تکرار جرائم، شدت و زودرسی آنها خطوط چندی را ترسیم کرده است که به‌طور عینی، فاصله بزهکاری نوجوانان تکرارکننده جرم - که در گذشته «آبر بزهکار» خوانده می‌شدند - را مشخص می‌کردند.

این نویسنده به‌طور حتم اشاره می‌کند که هر کدام از این خطوط و مشخصه‌ها، به‌طور مجزا، ضرورتاً وجه مشخصه و ممیز بزهکاری به عادت نیست؛ ولی مجموع آنها، اغلب در مسیرهای مختلف تکرارکنندگان جرمی که مورد بررسی قرار گرفته است، دیده شده است.

با وجود این، در کتاب مهم آقایان فرشت و لبلان، فهرستی دقیق و بسیار کامل از اوصاف بزهکاری شاخص (اختصاصی) که هر کدام از آنها، تجزیه و تحلیل کاملاً تخصصی را می‌طلبند، یافت می‌شود. این وجوه مشخصه، پنج وجه می‌باشد: زودرسی مجرمانه، اولین جرم غالباً در دوره کودکی یا در آغاز نوجوانی رخ می‌دهد؛ پایداری و

تداوم در جرم در طول نوجوانی؛ دگرگونی و تغییر تدریجی از شیوه‌های جزئی و بی‌اهمیت بزهکاری (دزدیهای کوچک، سرقت از قفسه و ویتترین، خرابکاری) تا شیوه‌های بسیار مخرب و خطرناک که انبوه واقعی فعالیت‌های مجرمانه (سرقت وسایل نقلیه موتوری، سرقت‌های با کیفیت مشدده و حمله به اشخاص) را آشکار می‌کند؛ فعال شدن در بزهکاری در نتیجه اینکه شروع فعالیت بزهکارانه بسیار زودرس است و تعداد جرائم ارتكابی بعدی بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ سرانجام، ارتكاب انواع جرائم (polymorphisme) که مجموع گروه‌های بسیار جرائم با موضوع واحد را شامل می‌شوند و باعث تحکیم و تثبیت در بزهکاری مزمن بعدی می‌گردند.

براساس این فهرست، آقایان فرشت و لبلان، اولین نمای کلی از فرایندی را که به بزهکاری مزمن منجر می‌شود ترسیم کرده‌اند. این نویسندگان معتقدند که بزهکاری زودرس مسلماً و مطمئناً بدین معنا نیست که این بزهکاری در پایان دوره نوجوانی خواهد بود. پس اگر دیدگاه‌های جبری را کنار بگذاریم، تنها چیزی که واقعاً باقی می‌ماند این است که پایداری و تداوم در جرم، در ابتدا به ارتكاب گونه‌های مختلف جرم و سپس به شدت اعمال ارتكابی منجر می‌شود. آقای لبلان که در مورد تحول رفتار مجرمانه خاص تحقیق کرده است، توانسته دو فرایند که رشد و توسعه این رفتار را باعث می‌شود، یعنی فعال شدن و شدت جرم را شناسایی کند.

فرایند فعال شدن به روشی مربوط می‌شود که تأثیر مجرمانه آن بعد از شروع، رخ می‌نماید. ورود زودرس به عرصه بزهکاری، در اینجا نقشی اساسی بازی می‌کند. رفتار مجرمانه مزمن با ویژگی‌های چندی در ارتباط است: سطح بالای فراوانی و کثرت، تسریع، استقرار در یک دوره زمانی، ثبات، درجه مهم تنوع جرائم، تنوع جرم.

درباره فرایند دوم یعنی فرایند فعال شدن، رشد و توسعه فعالیت بزهکارانه از اولین عمل تا بزرگسالی با عبور از پنج مرحله متوالی توصیف می‌شود: پیدایش (دزدیهای کوچک)، اکتشاف (سرقت از قفسه‌ها و ویتترین، خواستاری)، انفجار (سرقت ساده، بی‌نظمیهای عمومی، سرقت با هتک حرز)، آشوب (تجارت مواد مخدر، سرقت وسایل نقلیه موتوری، سرقت مشدده، حمله به اشخاص) و طغیان (شیوه‌های بسیار زیرکانه یا بسیار خشونت‌بار تجاوز علیه اموال و اشخاص). بدین صورت، به تدریج در طول دوران

کودکی و نوجوانی، شخصیت نوجوان بزهکار مزمنی شکل می‌گیرد که اکنون شایسته است خطوط و وجوه مشخصه ساختاری آن بیان شود.

الف - ۲. ساختار شخصیت بزهکاری نزد نوجوانان بسیار فعال

ساختار شخصیت نوجوانان بزهکار تکرارکننده جرم، چند نوع توصیف از داده‌ها و معلومات تجربی مختلف را نشان می‌دهد. اما علی‌رغم تنوع این داده‌ها و معلومات، بسیاری از نویسندگان، همسویی و اتفاق نظر اساسی در این زمینه دارند. در واقع، در تجزیه و تحلیل نویسندگانی چون دبویست و ژوس و آقایان فرشت و لبلان، به‌طور ویژه این خصیصه روان‌شناختی بزرگ که خودبینی* نامیده می‌شود، به‌عنوان مشخصه غالب و بارز این ساختار ویژه شخصیت، نمود پیدا می‌کند.

به اعتقاد دبویست و ژوس، شخصیت نوجوان سارق تکرارکننده جرم، دارای ساختاری با یک جنبه دوگانه است. از یک طرف، این یک ساختار تعاملی و واکنشی است، یعنی ساختاری که برای حمایت علیه احساس عمیق عدم امنیت و احساس حقارت بسیار بارز به‌کار می‌رود که به دنبال عقب‌راندن و از بین بردن این احساس است؛ از این رو، می‌توان گفت که یک تظاهر واقعی در شخصیت نوجوان بزهکار «فعال» وجود دارد، به این معنا که او عمداً و تا حدودی با اراده، در این تکوین و ساختار واکنشی شرکت می‌کند.

ولی از طرف دیگر و به‌طور اساسی، این نویسندگان، در اینجا ساختار واقعی «رهایی از تمامی ضوابط و قواعد» را مورد توجه قرار می‌دهند که به این خطوط امکان وجود می‌دهند. در این جنبه دوم، شخصیت نوجوان بسیار فعال با سه خصیصه اساسی توصیف می‌شود. نخست، عدم توانایی ملاحظه و درک اصل واقعیت و تبعیت پایدار از الزامات قراردادی است. این نوجوانان بزهکار، جهان را منحصرأً دنیای ساخته‌الزامات و از خودبیگانگیها می‌بینند و تفسیر می‌کنند. آنها «اختیار و اراده خودداری و امتناع» را قبول ندارند و به آزادی‌ای که به آنها اجازه لذت بردن و کامجویی دائمی و بدون محدودیت‌های موجود را بدهد و لذتهایی که دنیا به آنها ارائه می‌کند، ارزش فراوان

* همچنین خودبینی یکی از چهار خصیصه هسته مرکزی شخصیت جنایی در نظریه جرم‌شناختی ژان پیناتل است.

اما اگر استنباط این نویسندگان، در این مفهوم ظاهری بسیار ساده خلاصه شود، تجزیه و تحلیلی که به کمک آن، به این نتیجه رسیده‌اند، باید به‌طور ویژه، تدوین و تأمل گردد. این تجزیه و تحلیل، حاصل همکاری چهار نوع رویکرد علمی یعنی تطبیقی، آماری، سنخ‌شناسی و طولی است که در مدت نزدیک به سی سال تحقیقات تجربی درباره نمونه‌های معرف نوجوانان عادی و دادگاهی شده مونترال، بسط و گسترش یافته است.

در این تجزیه و تحلیل، مطالعه شخصیت این نوجوانان، وجود دو بُعد اساسی یعنی عقب‌ماندگی اجتماعی (hyposocialité) و انزوای بین اشخاص (isolement interpersonal) را آشکار می‌کند. نخست، عقب‌ماندگی اجتماعی که در پی ناتوانی اساسی در فهم و پذیرش مقتضیات و الزامات زندگی اجتماعی و گرایش به رفتار کردن بدون ایجاد نگرانی برای دیگران یا حتی تمایل به تصور کردن اشخاص به‌عنوان آماج، ایجاد می‌شود. در مورد انزوای بین اشخاص، به فقدان توانایی در دریافت شباهت بین خود و دیگران و به بررسی شباهت داشتن با تنوع شخصیت‌های انسانی بسیار نزدیک (شخصیت‌های خانوادگی، دوستانه، عاشقانه) یا بسیار دور (شخصیت‌های نمادین، آرمانی، ضد اجتماعی) توجه می‌شود. این عجز، از ناتوانی روانی برای برقراری ارتباط با هم‌نوعها و تفاهم داشتن با آنها ناشی می‌شود که در نتیجه توانایی او را در پذیرش به شدت دچار مشکل می‌کند.

مطالعه بند بند این خصیصه‌های شخصیت که مبنایی هستند و بزهکاری مزمن را فعال می‌کنند، نشان می‌دهد که انزوا و جدایی اشخاص از یکدیگر با عدم تعهد و وفاداری بین آنها که از همین انزوا و جدایی ناشی می‌شود، محور اساسی روان‌شناختی است که این بزهکاری بر روی آن قرار می‌گیرد. خود این محور اساسی بر یک ساختار چندبُعدی با چهار عنصر سازنده دارای سلسله مراتب، استوار شده است: عقب‌ماندگی اجتماعی که قبلاً ذکر شد، منفی‌نگری یعنی رفتاری مبتنی بر بی‌اعتنایی خصمانه به دیگری، احساس عدم امنیت یعنی ناخشنودی و ناراحتی درونی و ذهنی بیش از حد و خطرناک، و بدویت که باید به‌عنوان شیوه عملکرد روانی‌ای درک شود که با ساز و کارهای ابتدایی مانند تطبیق یک اولویت محدود با احتیاجات اشخاص نمود پیدا

می‌کند. این چهار عنصر اساسی در یک سازمان پویای دارای سلسله مراتب ترکیب می‌شوند که عقب‌ماندگی اجتماعی مانند یک اهرم بسیار قوی نمود پیدا می‌کند و با عنصر منفی‌نگری در هم می‌آمیزد و خود این دو عنصر اساسی - جدای از سطح پایین هوش - با احساس عدم امنیت و بدویت تقویت می‌شوند. بنابراین اموری با یک هسته واقعی جرم‌زا داریم. پس سؤال جدیدی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه چنین شخصیتی با بافت پیشرفته فردی برای تبدیل شدن به یک تکرارکننده جرم، در هم می‌آمیزد.

ب. عوامل اجتماعی و شخصیتی نوجوانان بزهکار بسیار فعال

جرم‌شناسی به‌طور سنتی در بستر و بافت محیط، تعداد معینی از عوامل جرم‌زا (خانواده اصالتاً بزهکار یا ضعیف، معاشرت همسالان بزهکار، ناسازگاری تحصیلی و ...) را شناسایی می‌کند. ماهیت و قلمرو این عوامل اجتماعی بدون شک موضوع گفت‌وگوی نویسندگان است، ولی امروزه وجود عوامل محیط بزهکاری مورد توجه و مذاقه قرار نگرفته است.

اما، به‌علاوه، این اطمینان کم و بیش وجود دارد که همه اشخاص که از یک بافت محیطی تبعیت می‌کنند، بزهکار نمی‌شوند. این موضوع حتی در میان اشخاصی که دارای بافت خانوادگی و قرابت یکسانی هستند، نیز صادق است.

بنابراین، شناخت این موضوع مهم است که شخصیت نوجوانان بزهکار مقاوم که قبلاً توصیف شد، مسیر خاصی است که در جریان رشد بزهکار از کودکی تا پایان نوجوانانی، در بسترهای مختلف محیطی، عناصر خاص و فعال و مؤثر مانند عوامل اجتماعی بزهکاری را انتخاب می‌کند؛ پس سزاوار است با دقت، بین بافت محیطی و عوامل اجتماعی تکرار جرم تفکیک کرد. پس شخصیت بزهکار تکرارکننده جرم و بافت اجتماعی، سیستمی را می‌سازند که در آن، دو نوع عنصر (بافت و شخصیت) با هم تعامل پویا و فعال دارند. بنابراین، عناصر بافت محیطی نوجوانان بزهکار مزمن که عوامل اجتماعی تکرار جرم را می‌سازند، کدام‌اند؟ (ب - ۱) و سازوکارهای مؤثر در این عملیات کدام‌اند؟ (ب - ۲)

ب- ۱. عوامل اجتماعی خاص و تکرار جرم

زمانی که برای مطالعه عوامل خاص تکرار جرم به کتابهای جرم‌شناسی رجوع می‌کنیم، جای شگفتی است که ملاحظه می‌شود این آثار عموماً حاوی جزئیات خاصی در مورد این عوامل نیستند و تنها در مورد جرائم ارتكابی قبلی - خواه بدون کیفر باقی مانده باشند یا برعکس امکان تعقیب و محکومیت داشته باشند - مطالبی را در خود دارند. تجزیه و تحلیل عوامل اجتماعی تکرار جرم که در چند کتاب دیده می‌شود، نشان می‌دهد که این عوامل واقعاً با عوامل اجتماعی‌ای که به‌طور کلی برای توضیح تکوین و تحول شخصیت بزهکار فهرست شده‌اند، تفاوت ندارند.

همین دیدگاه از مطالعه تحقیقات خاص مربوط به نوجوانان بزهکار تکرارکننده جرم به‌دست می‌آید. در این مورد، هنگامی که فایول (B. Fayolle) کاستیها و محرومیت‌های اجتماعی نوجوانان مورد مطالعه خود را بررسی می‌کند، بی‌ثباتی حائز اهمیت در مکانهای زندگی یا شیوه‌های زندگی در دوران کودکی، اختلافات ارتباطی مهم در خانواده، فرار مکرر از خانه، عقب‌ماندگی مهم تحصیلی، تبعیض در نهاد خانواده، مدرسه و محله، اسکان شهری خانواده در محله‌های دارای مجموعه‌های بزرگ، شرایط سکونت غالباً غیرقابل تحمل و امکانات خانوادگی ناکافی و متزلزل و ... آشکار می‌شود. به‌علاوه، او با تفکیک بین تکرارکنندگان جرم - تکرار جرم‌کنندگان عادی (multirécidiviste ordinaire) و تکرار جرم‌کنندگان فوق‌العاده (super - multirécidiviste) - در مورد تکرار جرم‌کنندگان فوق‌العاده، فقدان تقریباً کلی نظارت و کنترل تربیتی، عدم تفاهم آشکار بین والدین و عدم شناساندن خاستگاههای قومی و نژادی به جوانان مهاجر را ملاحظه کرده است. این تابلو به‌طور کلی تفاوت چندانی با توصیف عادی عوامل اجتماعی بزهکاری ندارد. یک تحقیق قدیمی در سال ۱۹۵۵ توانسته است بدون شک برخی تفاوتها را نشان دهد. این تحقیق با مقایسه یک گروه صد نفری نوجوانان تکرارکننده جرم با صد نفر از نوجوانانی که برای اولین بار مرتکب جرم شده‌اند، تفاوت جایگاه این دو نوع بزهکاری هم‌خانواده را آشکار کرده است. در نهایت، در اینجا تفاوت زیادی در تابلوی سستی عوامل تکوین شخصیت بزهکار حتی برای «تکرار جرم‌کنندگان فوق‌العاده» وجود ندارد.

این ملاحظات دقیق، عموماً منجر به طرح یک سؤال می‌شود: «آیا علت‌شناسی خاصی در مورد تکرار جرم وجود دارد؟»

این سؤال، دقیقاً موضوع گزارش ژان پیناتل به کنگره جرم‌شناسی پواتیه در سال ۱۹۸۲ بود. این جرم‌شناس برجسته، در این گزارش، ضمن مخالفت با تصورات و برداشتهایی که علت‌شناسی خاصی را برای تکرار جرم - خواه در نظم اجتماعی - نهادی (فری) (E. Ferri) و خواه در قلمرو شخصیت (ملوکس) (R. P. Mailloux) مطرح می‌کنند و همچنین مخالفت با نظریه تعاملی که هرگونه علت‌شناسی خاص را رد می‌کند، تلاش کرده است مفهوم و برداشتی را که بتواند (théorie interactioniste) در سال ۱۹۸۲ پذیرفته و حفظ شود تعیین کند. مدتها تجزیه و تحلیل‌های نظری و سپس داده‌های تجربی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفتند تا این نتیجه به دست آمد که؛ علت خاص تکرار جرم را باید در سیستم واکنش اجتماعی جست‌وجو کرد. بهتر است این نظر به‌گونه‌ای مطرح شود که ضمن مقایسه نمونه‌های نوجوانان بزهکار و ناسازگار، با بزرگسالان سارق و تکرارکننده جرم، نسبت به دیدگاههایی که از خلال داده‌های تجربی مختلف در طول ۲۵ سال شکل گرفته، یک تحول محسوب شود.

ژان پیناتل مطمئناً به تعامل‌گرایان و نظریه برچسب‌زنی که در آن زمان در محافل جرم‌شناختی بسیار جدید بود، توجه کرده است. اگر ما به‌طور کامل تکرار جرم‌های جدید را به واکنش اجتماعی نسبت دهیم، چرا وضعیتهایی را که به این نظریه ربطی ندارند، به واکنش اجتماعی مربوط نسازیم؛ بیشتر، موضوع نوجوانان بزهکار مطرح می‌شود. می‌دانیم که آنها به‌ندرت برای جرائم نخست‌شناسایی و دستگیر می‌شوند و هنگامی هم که زندانی می‌شوند، زمانی است که درمان آنها در محیط باز با شکست مواجه شده است. ولی آنچه در دیدگاه پیناتل جالب و قابل توجه می‌باشد، این است که او وجود علت‌شناسی خاص تکرار جرم خارج از عامل ادعایی واکنش اجتماعی را نمی‌پذیرد. بنابراین، چگونه تکرار جرم نوجوانانی را توجیه کنیم که هسته‌های بسیار فعال را می‌سازند؟

ب-۲. از بافت محیطی تا عوامل اجتماعی

فرضیه‌ای که به نظر بسیار محتمل می‌رسد این است که در سیستمی که بستر محیطی و شخصیت نوجوانان بسیار فعال مطرح می‌شود، شخصیت این نوجوانان نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر عناصر خاص بستر به عوامل اجتماعی بزهکاری بازی می‌کند.

امروزه «اصل مبدل» (principe du transformateur) به‌عنوان یکی از اصول اساسی جرم‌شناسی مطرح می‌شود. بنا بر این اصل، یک متغیر اجتماعی خواه از نوع محیطی، فرهنگی، خانوادگی، تحصیلی و ... فقط زمانی جرم‌زا می‌شود که سازوکارهای روان‌شناختی را تغییر دهد. بنابراین، فرایندهای تعامل فرد - محیط که در عمل مجرمانه مطرح می‌شود، در یک خلأ روانی جریان نمی‌یابد؛ برعکس، از خلال جنبه‌های شخصیت - که در قسمت نخست توصیف شد - عناصر بافت محیطی برای جوانان بزهکار معنا پیدا می‌کنند و به عوامل اجتماعی بزهکاری تبدیل می‌شوند.

اینک باید از خود پرسید در مورد نوجوانان بزهکار تکرارکننده جرم، سازوکارهای مؤثر در فرایند تبدیل کدام‌اند؟ در اینجا دو سازوکار، نقش اساسی را بازی می‌کنند: نظام‌گزینش و نظام سازگارسازی.

سازوکار نخست، از میان مجموعه عناصر بافت محیطی، عناصری را که به خصیصه‌های اساسی شخصیت بزهکار مربوط می‌شوند گزینش می‌کند. به‌عنوان مثال، احساس بی‌عدالتی تحمیلی از دید این شخصیت و هر اقدام اجباری (مجازات، الزام به انجام یا خودداری و ...) که از نظر اجتماعی توجیه‌پذیر باشد، از دیدگاه این نوجوانان بسیار فعال به‌عنوان یک بی‌عدالتی غیرقابل تحمل تصور خواهد شد و به این ترتیب دومین سازوکار که همانا سازگارسازی است، به جریان می‌افتد. در این سازوکار جدید، اقدامات اجباری که بی‌عدالتی تصور می‌شوند، در قلمرو ساده فعل و انفعالات ذهنی باقی نمی‌ماند؛ بلکه در عمل با اعمال مجرمانه‌ای که دیدگاه منفی آنها را درباره آنچه بر آنها تحمیل شده است بیان می‌کند، نمود پیدا می‌کند. بنابراین، شخصیت بزهکار مزمن، آنچه را از بستر محیط در من او بازتاب یافته است، تصفیه می‌کند و به‌کار می‌بندد. پس آنچه باقی می‌ماند این است که از خود پرسیم: آیا این پدیده با فرارسیدن بزرگسالی خاموش می‌شود یا برعکس با شروع این دوره، دوام ابدی می‌یابد؟

ج. بزهکاری مقاوم نوجوانان و بزهکاری بزرگسالان

وجود هسته‌های بسیار فعال بین نوجوانان بزهکار، سؤال نگران‌کننده‌ای را در مورد تحول این نوجوانان، هنگامی که به بزرگسالی می‌رسند، مطرح می‌کند: آیا نوجوانان

بزهکار مقاوم که به بزهکاران بزرگسال تبدیل می‌شوند؛ همچنان زندگی مجرمانه را ادامه می‌دهند و به چرخه بزرگسالان تکرارکننده جرم می‌پیوندند یا این زندگی را کنار می‌گذارند و از این به بعد، رفتار اجتماعی قابل قبول را در پیش می‌گیرند؟ موضوعی که شایسته است مورد توجه قرار گیرد این است که آمار تکرار جرم بزرگسالان نشان می‌دهد که نزد «آبر بزهکاران» (supercriminal) بزرگسال، پدیده تراکم جرائمی دیده می‌شود که با پدیده ملاحظه شده نزد هسته‌های بسیار فعال نوجوانان قابل مقایسه است.*

در نظریه جرم‌شناسی، دو نوع پاسخ متفاوت درباره این سؤال یافت می‌شود: نظریه استمرار و نظریه ترک جرم.

بنا بر «اصل استمرار جرم»، افرادی که در دوره نوجوانی خود، یک فعالیت بزهکارانه مزمن داشته‌اند، در بزرگسالی، در این نوع رفتار مقاوم می‌شوند. بنابراین، یک نوع رفتار جبری وجود دارد که با شدت و تداوم، رفتار بزهکاری را حداقل در یک دوره معین هدایت می‌کند، چرا که با افزایش سن، گرایش به جرم به تدریج کاهش می‌یابد، همان‌گونه که آمارهای جنایی در مقاطع مختلف سنی این موضوع را ثابت کرده‌اند.**

پس این نظریه را همچنین می‌توان نظریه سن نامید.

برعکس، در نظریه ترک جرم، باید بین پذیرش زندگی بزهکارانه نوجوانان و ادامه یا توقف این شیوه قائل به تفکیک بود. عوامل مختلفی که با تحول زیست‌شناختی مربوط به سن و اصولاً حوادثی که در زندگی جوان در پایان دوره نوجوانی و آغاز بزرگسالی رخ می‌دهد و با بلوغ روانی فرد در ارتباط‌اند، بزهکار را به کنار گذاشتن فعالیت بزهکارانه رهنمون می‌سازند.

* به‌عنوان مثال، در کالیفرنیا، تحقیقات نشان داده است که هفت درصد از بزهکاران، بین پنجاه تا هفتاد درصد از جنایات و جنحه‌ها را مرتکب می‌شوند.

** کاهش تدریجی جرم در فواصل سنی مختلف بزهکاری در میان تعداد اشخاص بازداشت شده توسط پلیس، از رابطه عمومی سن و بزهکاری مشخص می‌شود. به‌عنوان مثال، آمار بخش دادگستری آمریکا در سال ۱۹۹۷، امکان محاسبه این رابطه را در گروه‌های سنی با توجه به درصد جمعیت عمومی و درصد اشخاص بازداشت شده، فراهم می‌آورد. این رابطه برای افراد ۱۶ تا ۳۹ سال که ۳۵/۴ درصد جمعیت عمومی و ۷۳/۸ درصد اشخاص بازداشت شده توسط پلیس را نشان می‌دهند، به طریق زیر درجه‌بندی می‌شود:

سال ۱۶-۱۸: ۳/۲۳	سال ۲۲-۲۴: ۲/۴۴	سال ۳۰-۳۴: ۱/۶۷
سال ۱۹-۲۱: ۳/۰۲	سال ۲۵-۲۹: ۱/۹۵	سال ۳۵-۳۹: ۱/۳۶

تعداد معینی از تحقیقات تجربی وجود دارند که این امکان را فراهم می‌آورند تا از میان این دو نظریه، دست به انتخاب بزنیم (ج-۱) و سپس درباره توضیح نتایج سؤال کنیم (ج-۲).

ج-۱. اطلاعات و داده‌های تجربی

تحقیقات قدیمی ثابت کرده‌اند که تمام دوره‌های زندگی مجرمانه از سن بزرگسالی شروع نمی‌شوند؛ تعداد معینی از جرائم، از نوجوانی شروع می‌شوند و بعد از هجده سالگی ادامه می‌یابند. مثلاً در یک مطالعه بزرگ - براساس خلاصه برگه‌های دفاتر قضایی - که درباره ۱۰۰۰۰ فرد محکوم شده در سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۹ که ۲۱۸۰ نفر از آنها (یعنی ۲۲ درصد) تکرارکننده جرم بوده‌اند، صورت گرفته است، تقسیم بنا بر سن تکرارکنندگان جرم با اولین محکومیت آنها این‌گونه است: کمتر از ۱۸ سال: ۱۱ درصد، ۱۸ تا ۲۰ سال: ۲۳ درصد، ۲۱ سال و بیشتر: ۶۶ درصد.

۱۱ درصد، میزان کمی نیست. با توجه به اینکه ملاک تقسیم براساس گروه سنی، سن اولین جرم نیست، بلکه سن اولین محکومیت است، این احتمال وجود دارد که بین افراد هجده تا بیست سال، تعداد معینی وجود داشته باشند که اولین جرم خود را در کودکی مرتکب شده باشند. برای دوره مورد نظر، هیچ‌گونه آماری درباره ارتباط بین تعداد جرائم ارتكابی توسط نوجوانان و تعداد کل جرائم شناخته شده از طریق پلیس و دادرسی وجود ندارد؛ اولین سال بنا بر پایگاه داویدو (Davidov)، سال ۱۹۵۴ است. با وجود این، از دیدگاه مقایسه‌ای می‌توان اشاره کرد که در این سال، درصد پرونده‌های «ارجاع شده به قضات اطفال» نسبت به پرونده‌های «ارجاع شده به قضات تحقیق» و «مطرح شده به‌طور مستقیم در جلسه دادگاه توسط دادرسی» (جرائم جنحه‌ای) به ۱۷/۶۳ درصد رسیده است.

اولین تحقیق، یک تحقیق طولی است که در کبک در مورد تکرار جرم با حدود پانزده سال فاصله (از اواسط سالهای ۷۰ و ۹۱-۱۹۹۰) انجام شده است؛ این تحقیق خودمعرف از یک گروه پسر ۳۹۶ نفره که توسط دادگاه اطفال مونترال محکوم شده و تحت تعلیق مراقبتی یا نگهداری در کانونهای اصلاحی نوجوانان بزهکار قرار گرفته‌اند،

صورت گرفته است. جرائم مورد توجه در این تحقیق، رفتارهای بسیار فراوان و با شدت خاص یعنی سرقت با هتک حرز، سرقت با خشونت و اختفای اموال مسروقه بوده است. تقریباً کلیه پسرهایی که در اولین تحقیق خودمعرف، به ارتکاب اعمال مجرمانه اعتراف کرده بودند، پانزده سال بعد مورد سؤال قرار گرفته‌اند که آیا به فعالیت مجرمانه خود ادامه داده‌اند یا آن را در اولین دوره سن بزرگسالی خود یعنی بین ۱۸ و ۳۲ سال کنار گذاشته‌اند.* پاسخ بدون ابهام بوده است: ۷۴/۸ درصد نوجوانان سابق دادگاه اطفال، اعتراف کرده‌اند که حداقل یک چهارم جرائم مختلف را در فاصله سنی ۱۸ تا ۳۱ سال مرتکب شده‌اند.** از میان این ۷۵ درصد تکرارکننده جرم در سن بزرگسالی، فقط ۷ درصد (۱۶) به یک سال فعالیت مجرمانه اعتراف کرده‌اند، در حالی که ۱۴ درصد (۳۲) پذیرفته‌اند که هر ۱۴ سال، مرتکب جرم شده‌اند؛ میانگین سالهای فعالیت به ۸/۸ سال برای این ۷۵ درصد می‌رسد، که این امر، تکرار جرم قابل توجهی را نشان می‌دهد. به علاوه، بررسی نسبت افراد فعال در جرم در هر گروه سنی بین ۱۸ و ۳۱ سال، پژوهشگران را واداشته تا این برهه زندگی را به دو دوره تقسیم کنند: از ۱۸ تا ۲۵ سال، که شرکت متداول و فزاینده در بزهکاری تا ۵۵ درصد از افراد نمونه را شاهد بوده‌ایم؛ از ۲۵ سال، که درصد شرکت‌کنندگان به تدریج کاهش یافته و به ۲۰ درصد با شروع ۳۰ سالگی رسیده است. اما بعد از ۳۰ سالگی نرخ کنار گذاشتن حرفه مجرمانه، با توجه به سن کاهش یافته است: ۱۸ درصد اطفال سابق دادگاه اطفال مونترال بر فعالیت بزهکارانه خود تا ۴۰ سالگی اصرار ورزیده‌اند.

تحقیق پیشین، صرفاً یک پژوهش و بررسی بوده است. اما یک تحقیق طولی بلژیکی

* از ۳۹۶ نفری که در تحقیق اول مورد سؤال قرار گرفته‌اند، فقط ۲۳۸ نفر از آنها یافت شده و برای بار دوم در تحقیق شرکت کرده‌اند. اما محققان ملاحظه کرده‌اند که نمونه در مقایسه با ۳۹۶ پسر گروه اولیه، منسجم و یکپارچه باقی مانده است، چرا که آنها دیگران را براساس اوصاف اجتماعی، روانی و جرم‌شناختی تفکیک نکرده‌اند.

** این درصد به قدری گویاست که در تحقیق عمومی پیشین فرشت و لبلان (frechette et Leblanc) نیز دیده می‌شود؛ این تحقیق در مورد مقایسه ۴۷۰ نوجوانان دادگاه اطفال مونترال و ۳۰۷۰ نوجوان عادی شهر مونترال بوده است که با مراجعه به سبجهای کیفری نوجوانان دو نمونه با متوسط سن ۲۴ سال، آشکار شده است که ۷۳ درصد اطفال پیش‌گفته دارای سبج کیفری هستند، در حالی که ۱۱/۵ درصد نوجوانان عادی دارای سبج کیفری‌اند.

دیگر که در مورد نوجوانان دادگاهی شده انجام شده، کاملاً این نتایج را تأیید می‌کند. نمونه، ۳۶۳ نوجوان دادگاهی شده از بخشهای فرانسوی زبان بلژیک را که در نهادهای تربیتی تحت نظام نیمه‌باز یا بسته قرار داشته‌اند شامل می‌شده است که در سال ۱۹۸۷ بین چهارده تا نوزده سال سن داشته‌اند و پنج سال بعد از استقرارشان دوباره مورد بررسی قرار گرفته‌اند. اطلاعات اولیه درباره سابقه و رفتار آنها که در مدت سکونت آنها جمع‌آوری شده است با اطلاعات راجع به دوره زندگی مجرمانه آنها که در دادسراها و دادگاهها در پنج سال بعدی دوره سکونت، ثبت و ضبط شده‌اند، مقایسه می‌گردد تا بررسی شود که آیا ادامه خط سیر بزهکارانه در گذر از سن نوجوانی به سن بزرگسالی وجود داشته است یا خیر. در اولین گام، پژوهشگران می‌بایستی تعیین می‌کردند که بین ۳۶۳ نوجوان دادگاهی شده، درصد کسانی که می‌توانند به‌عنوان بزهکار مزمن در طول دوران نوجوانی‌شان شناخته شوند، چه کسانی هستند: آنها ۸۸ درصد یعنی ۲۷۲ نفر را این‌گونه شناسایی کرده‌اند. در حالی که بین این ۲۷۲ نفر، تداوم و مقاومت در ارتکاب جرم فراتر از دوره نوجوانی، ۷۸ درصد بوده است (۴۴ درصد آن استمرار و تداوم شدید بوده است) فقط ۲۲ درصد از نوجوانان عملاً حرفه مجرمانه را کنار گذاشته‌اند. این نتیجه می‌تواند با تحقیق طولی انجام شده توسط همان پژوهشگر بر روی یک نمونه جمعیت عمومی مقایسه شود؛ این نمونه دربرگیرنده ۱۳۹ نوجوان با سن ۱۶ تا ۲۱ سال بود که در چارچوب یک تحقیق بزهکاری خودمعرف برای اولین بار در سال ۱۹۹۲ و سپس برای بار دوم در سال ۱۹۹۶ در حالی که ۲۱ تا ۲۵ سال داشتند، مورد سؤال قرار گرفتند: میزان تداوم و استمرار در بزهکاری بعد از ۲۱ سالگی ۳۶۷ درصد بوده است. این درصد مقایسه‌ای که مطمئناً برای زیر سؤال بردن دیدگاهی که امروزه هنوز ترک بزهکاری بعد از نوجوانی را حائز اکثریت موارد می‌داند، کافی است، ولی کمتر خصوصیت به‌ویژه برجسته و چشم‌گیر تداوم و استمرار در بزهکاری نوجوانان دادگاهی شده و تکرارکننده جرم در بزرگسالی - که براساس این تحقیق ۷۸ درصد می‌باشد - را آشکار می‌کند.

ج-۲. توضیح و تشریح

سه چهارم نوجوانان هسته‌های بسیار فعال، به شدت حرفه بزهکارانه خود را در بزرگسالی ادامه می‌دهند. این امر مطمئناً نیاز به توجه دارد. اما این موضوع بدون فایده

نیست که تحقیق کنیم چرا از بین این نوجوانان ظاهراً فقط یک چهارم آنها بعد از هجده سالگی جرم را کنار می گذارند.

بدون شک، علت اینکه اکثر نوجوانان بزهکار تکرارکننده جرم، در سن بزرگسالی به بزهکاری ادامه می دهند و بر آن اصرار می ورزند، این است که تعداد خاصی از ویژگیها و اوصاف شخصیت افراد - که در گذشته مورد مطالعه قرار گرفت - در دوره نوجوانی اکتساب می شوند. نباید این گونه تصور کرد که هر فردی مانند یک نوع خمیر انعطاف پذیر در برابر آموزش تا ۱۸ سالگی و به طریق اولی تا ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۵ سالگی است و آزادانه و به دلخواه با فضائل تربیتی سخاوتمندانه جامعه شکل می گیرد. سنخ «نوجوانان مطلقاً بی ثبات و تغییرپذیر (pueradolescens variabilis omnis)» نقطه مقابل «انسان بزهکار» لمبروزو، مانند نظریه لمبروزو، یک مدل مصنوعی و غیرواقعی است.

دبویست و ژوس دقیقاً ملاحظه کرده اند که تفاوت بین دیدگاه و نگرش بزهکاران تکرارکننده جرم و غیربزهکاران از چهارده سالگی شروع به ظاهر شدن می کند. این تفاوت به وضوح در چهارده سالگی آشکار و در پانزده و شانزده سالگی تشدید می شود و از این سن ملاحظه می کنیم که نگرش دنیای آنها به دیدگاه بزرگسالان تکرارکننده جرم که در بزهکاری خود جای گرفته اند، نزدیک می شود. جدای از وابستگی به اوضاع و احوال موقت و گذرا، این شیوه حساسیت، به ساختار خاص شخصیت که «شکل» قطعی اش را حدود پانزده - شانزده سالگی پیدا می کند، وابسته است.

فایول (B.Fayolle) نیز همین گونه اظهار نظر می کند و می نویسد که یک نوجوان می تواند در بزهکاری یا از طریق بزهکاری ساختارمند شود و عادات انحرافی که در طول کودکی یا پیش از نوجوانی در او تثبیت شده اند چنان زیادند که از بین نمی روند. اخیراً ویمت و بلس (M. Ouimet et E. Blais) که در مورد «تأثیر جمعیت بر روی گرایشهای بزهکارانه در کبک در سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۹» مطالعه می کنند، بر وجود اصل استمرار در رفتار تأکید کرده اند تا نشان دهند که «وراثت خودبه خودی و غیرارادی مشکلات رفتاری وجود ندارد و بزهکاری در نوجوانی ادامه مشکلات دوران کودکی است» و نتیجه بگیرند که «اصل استمرار تا اندازه ای توجیه می کند چرا برخی بزهکاران نوجوان در بزهکاری مانند بزرگسالان مقاوم و مصر هستند».

البته این امر فقط «تا اندازه‌ای» است، چرا که این موضوع جبری نیست، بلکه یک مدل احتمالی است. تقریباً یک چهارم نوجوانان تکرارکننده جرم، دیگر در سن بزرگسالی سخنی از آنها به میان نمی‌آید. برن (M. Born) با دقت، دلایل این ترک و کنار گذاشتن جرم را تجزیه و تحلیل کرده است. بعد از برشمردن عوامل استمرار بزهکاری بعد از بیستمین سال (عوامل خانوادگی زودرس، کوتاهی سکونتها، مصرف زودهنگام مواد مخدر، شدت و تنوع بزهکاری، ضعف در خودباوری، وجود آثار خشونت و عدم محکومیت)، او شرایط دقیق توقف بزهکاری هنگام رسیدن به سن بزرگسالی و بلوغ را مشخص می‌کند: سکونت به مدت نسبتاً طولانی، توانایی احساس مسئولیت در قبال اعمال خود؛ اما همچنان به شرط اینکه ریشه بزهکاری با تنوع مهم جرائم و با مصرف زودرس مواد مخدر آشکار نشده باشد.

شخصیت به شدت خودبین، بستر محیطی متحول با عوامل اجتماعی تکرار جرم در پی عمل‌گزینش و سازگاری این شخصیت، و ادامه رفتار مجرمانه از نوجوانی تا سن بزرگسالی، همگی تصویری از «هسته‌های بسیار فعال» نوجوانان بزهکار است که ما را به تحقیقات تجربی درباره بزهکاری مزمن نوجوانان و به‌ویژه مطالعات بسیار جدید ارجاع می‌دهد.

چنین نگرشی ما را وامی‌دارد تا درباره صحت و اعتبار سیاستهای جنایی درمان و پیشگیری که حداقل در اصل‌اشان و علی‌رغم تنوع آنها، این «هسته‌های سخت» و اکثریت نوجوانان بزهکار اتفاقی را در یک جا قرار می‌دهند، سؤال کنیم. همان‌گونه که برخی نویسندگان نوشته‌اند:

بدیهی است که همه افراد جامعه؛ ما والدین، مربیان، پلیس، قضات، مددکاران اجتماعی، کارآموزان و ... نمی‌توانند واکنش مشابه و یکسانی در برابر این شیوه‌های متنوع رفتارهای مجرمانه داشته باشد. سیاستهای اجتماعی پیشگیری، سرکوب و درمان بر اصول یکسانی استوار نشده‌اند و با شدت یکسانی اجرا نمی‌شوند

نتیجه‌گیری مترجم

بسیاری از مطالعات در حوزه جرم‌شناسی نشان می‌دهد که هسته کوچکی از نوجوانان نیمی از جرائم کیفری را انجام می‌دهند و در واقع حجم قابل توجهی از

جرائم در انحصار تعداد اندکی از بزهکاران قرار می‌گیرد. همین موضوع جرم‌شناسان را واداشته است تا درباره علل این موضوع به بررسی بپردازند. تردیدی وجود ندارد که برخی از نوجوانان ممکن است در مسیر زندگی خود به صورت اتفاقی مرتکب جرم شوند. این بزهکاری اتفاقی نوجوانان که به شخصیت آنها مربوط نبوده و به وضعیت پیش‌جنایی و میزان شناخت و تطابق آنها با هنجارهای اجتماعی و فراگیری همنواییهای اجتماعی برمی‌گردد، چندان حائز اهمیت و نگران‌کننده نیست، بلکه آنچه موضوع مطالعه و نگرانی پژوهشگران قرار گرفته است، ساختار شخصیت و عملکرد نوجوانان بزهکار مزمن یا مکرر به‌ویژه در مسیر بزرگسالی است.

پایداری و تداوم جرم در نزد این گروه از نوجوانان که تا سنین بزرگسالی ادامه یافته است، با ارتکاب گونه‌های مختلف جرم (فعالیت مجرمانه) و شدت اعمال ارتكابی نمود می‌یابد. مشخصه غالب و بارز شخصیت آنها خودبینی یعنی تمایل به برقراری ارتباط با خود و اولویت دادن بیش از اندازه به توجه و تمرکز بر روی خود است که ریشه در عقب‌ماندگی و انزوای اجتماعی دارد. شخصیت نوجوان بزهکار در بسترهای مختلف محیطی و اجتماعی تکوین می‌یابد و با عوامل مختلف در هم می‌آمیزد. بنابراین، شخصیت به شدت خودبین، بستر محیطی متحول با عوامل اجتماعی تکرار جرم و ادامه رفتار مجرمانه از نوجوانی تا سن بزرگسالی، تصویری از هسته بسیار فعال نوجوانان بزهکار را ترسیم می‌کند که صحت و اعتبار سیاست جنایی درمان و اصلاح بزهکار را به شدت زیر سؤال می‌برد و اندیشمندان و جرم‌شناسان را وامی‌دارد تا در تعامل خود با پدیده‌های جنایی رویکرد کارآمدتر و مؤثرتری را پیش‌بینی و اعمال کنند.